



سیاست و تلاش

از: حسام‌الدین دولت آبادی

(۶)

دنباله مجلس ۱۴. رفیقن صدرالاشراف. زمامداری صد و ده روزه ابراهیم حکیمی. آمدن اضطراری احمد قوام. کردار او دزمدت بیست و دو ماه و یازده روز حکومت.

چنانچه در شماره پیش متذکر شد حکومت صدرالاشراف که برکنار شد، آقای ابراهیم حکیمی روی بی نظری و پاکبازی همچنین انتساب خاص او با آذربایجان که آن زمان در کام دموکراتهای قلابی بود بر سر کار آمد و بعد از معرفی دولت بمجلس بیشتر اوقاتش صرف کار آذربایجان و تسلیم شکایت بشورای امنیت میشد. تا اینکه روزی آمد بمجلس و گزارش رسمی خود را در کار آذربایجان داد و آنروز هم دکتر مصدق ساعتی را با او خلوت کرد و اصرار داشت که از تسلیم شکایت بشورای امنیت خودداری نماید و ظاهراً استدلالش این بود که کار بلکه بامداد حل شود ولی در باطن افراد مخرب با او تلقین کرده بودند که

این حسن تفاهم باید بدست شما (یعنی دکتر مصدق) ایجاد شود. امادرتبریز میدانستند که اگر شکایت رسماً اعلام گردد دیگر بزودی مجالی بدست نخواهد آمد که دکتر مصدق زمدار گردد و آنان شاغل مقام وزارت و عامل مؤثر حکومت گردند. این بود که بمجرد تسلیم شکایت دوردکتر مصدق را خلوت کردند و بر تحریکات و دسته بندیهای خود بشدت افزودند چنانچه از نقاط جنوبی کشور هم بامضاء آزادبخوانان قلابی تلگرافات بسیار باذربایجان و فرقه دموکرات قلابی مخابره گردید که فعالیت های دموکراتیک خود را بجنوب و دیگر نقاط کشور هم توسعه دهند که بسیاری از آن تلگراف ها در جراید محلی منتشر گشت.

در همین شهر تهران متینکها و تظاهرات بسیار راه افتاد و از هر طرف آتش هرج و مرج را دامن میزدند. چنانچه حوادث خونین گرمسار، قزوین و مازندران همه و همه دستوری و ساختگی بود. آن اوضاع دولت را مجال چاره جوئی نمیداد.

لذا کارگردانان و مشتاقان زمامداری بخانه احمد قوام رو آوردند و شهرت دادند که مسایگان یعنی همسایه شمالی بیشتر با قوام موافق میباشد و اورا تأیید می نمایند که البته همین شهرت برای حکومت های آندوره سرمایه با ارزشی بود. دامنه هرج و مرج نیز بجائی کشیده بود که خود شهر تهران را هم تهدید میکرد بدان پایه که با مداخله دموکراتهای قلابی آذربایجان و زنجان که بقزوین هم سرایت کرده بود. همچنین تساط توده تپها بگرمسار که در هر دو نقطه راه آهن هم تحت اختیار آنها بود اگر شبانگاه عده ئی اجامر و مسلح از شرق و غرب بقصد تهران حرکت می کردند معلوم نبود تهران از فتنه و آشوب برامان بماند بخصوص که همکاری متفقین جنگ جوم در نقاط مختلف جهان اجازه نمیداد که در کار ایران بایکدیگر مخالفت و مقاومت نمایند. در آن صحنه که گوشه از آنرا نشان دادم هر روز توجه خاطر ها به احمد قوام بیشتر میگشت که تظاهر به ابراز قدرت میکرد و نیرو های سیاسی خارجی را نیز موافق خود میدانست. گرچه افراد نزدیک بمقامات سفارت انگلیس جداً بمخالفت آنها تکیه میکردند ولی در یکی دوبار که این جانب با احمد قوام در این باره صحبت کردم صریحاً جواب داد اگر من زمامدار شدم هر دو همسایه شمالی و جنوبی را بموافقت جلب و جلب موافقت سیاستمداران امریکائی راهم خواهم نمود. بنا بر این حکیمی که کار خود را انجام داده بود اظهار خستگی میکرد.

شخص قوام السلطنه و اطرافیانش هم سرگرم دیدار سران مجلس و جلب دستجات مختلف شدند و با همه بدبینیها و سوابق سوئی که از زمامداریهای احمد قوام بخاطر ها

بود در اوضاع و احوال آن روز آمدن قوام آخرین دارو و تنها راه علاج کار تشخیص میشود. لذا میان دستجات مؤثر همکاری و مشورت در این باره آغاز شد.

درست بخاطر دارم که روزی جلسه سران مجلس و نمایندگان فراکسیونها بدینصورت

تشکیل یافت :

مشیر فاطمی (عمادالسلطنه) ، دکتر طاهری ، ملک مدنی ، سید احمد طباطبائی ، (که با حال نفاخت بمجلس آمده بود) مؤید ثابتی ، ابوالقاسم امینی و این جانب تادری شرایط همکاری و آمدن احمد قوام بحث شود . در اطاق را هم بسته و گرم صحبت بودیم .

پیغام هولت منشی شرقی سفارت انگلیس در این اثناء پیشخدمت باشی در زد و گفت آقای عمیرالاسلام با حال کسالت آمده اند در اطاق پائین و اظهار میدارند که دولت آبادی بیاید پائین با او کار لازم دارم ما همگی جواب دادیم که بایشان بگوئید در بسته است و کسی داخل نمیشود . رفت و بعد از چند دقیقه یادداشتی انداختند داخل اطاق بخط آقای عمیرالاسلام که من کار لازمی دارم و اگر دولت آبادی کار دارد ابوالقاسم امینی بیاید چند دقیقه پائین رفقا موافقت کردند که او بجزود . رفت و بعد ازده دقیقه باچهره گشاده و لب خندان بازگشت و از قول آقای عمیرالاسلام نقل کرد که من دچار درد پا و بستری بودم آقای هولت آمد بیادت من و اظهار داشت که شنیده ام در این ساعت جلسه ای از نمایندگان مجلس و سران فراکسیونها تشکیل است که در موضوع زمامداری احمد قوام بحث نمایند چون در خارج شهرت داده اند که سفارت انگلیس با زمامداری قوام مخالف است از شما میخواهیم که بمجلس رفته این مطلب را از طرف ما تکذیب نموده و صریحاً بگوئید که هیچگونه مخالفتی انگلیس ها با قوام السلطنه ندارند . این است که من با حال کسالت آمده ام تا این پیغام را بدهم . بیان این مطلب در آن جلسه احوالات مختلف و متضادی را ایجاد کرد اما روی هم رفته بفتح احمد قوام بود و تیغ مخالفان را تاحدی کند کرد بالاخره سه روز بعد مجلس اظهار تمایل بزمامداری احمد قوام نمود و فرمان از طرف شاهنشاه صادر گردید .

احمد قوام دولت خود را بمجلس معرفی نمود و تجدید یکی از رسوم کهنه فرسوده را بچشم خود دیدم که هنگام بازگشت دولت بعد از معرفی پای راهرو، وکیل ملت !! قوام - السلطنه را بلند کرد و روی سر و دوش خود نهاد. نسبت باقائیان وزراء هم بیش و کم این احساسات ملی !! ابراز شد و دیدم که یکی از آن افراد هرجائی ملك الشمرای بهار را بلند

کرد و خلاصه هر چند خلاف ادب است تجلیل ادبی از او کردند .

این دولت بر سر کار آمد و بیدرنگ عازم مسکو گردید چه مشکل نفت و مقاوله کافتارادزه بر سر راه بود . در میسیون عازم شوروی شادروان عبدالحسین نیک پور هم که آنوقت رئیس با تدبیر اطاق بازرگانی و دوست صمیمی قوام السلطنه بود شرکت نمود و از زبان او شنیدم که پذیراییهای قوام السلطنه در مسکو بسیار مجلل و با عظمت بوده است . اما قوام السلطنه پس از پذیرایی مفصل برگشت بدون اینکه اثری در کارها داشته باشد البته هنگام مراجعت او مصادف با اواخر دوره ۱۴ و بسرعت روزها میگذشت و همانطور که او و اسحاق عاشق فقرت برای انواع پست فطرتی بودند اکثریت مجلس هم میکوشید که در آن تنگنا احمد قوام را بمجلس بکشد و بحسابش برسد اما او نه تنها بمجلس نیامد بلکه نگذاشت که مجلس رسمیت حاصل نماید چه اینکه نزدیکانش از حضور در مجلس خودداری میکردند افرادی هم اگر میآمدند از طرف اجامرو او باش که بنام کارگر دور مجلس جمعشان کرده بودند امانت و ناسزا میشنیدند .

روز دوم ورودش نگارنده بیدیدار او رفتم و با خیر خواهی گفتم که رفتید بشوروی با عزت و احترام پذیرایی شدید چیزی هم از دست ندادید اکنون بیائید خودتان استعفا داده و کناره جوئی نمائید تا بر بزرگی مقام و ارجمندی شما بیافزاید و بدانید که اگر چنین عملی را کردید برای همیشه بزرگ و گرامی خواهید بود و مجسمه شما را در همین شهر تهران بر پا خواهند ساخت .

اما او میدانید چه جواب داد . گفت در این دوران پر مخالفت چگونه من اوضاع را رها کرده و کناره جوئی نمایم ! . . . بعداً هم بمجلس نیامد تا دوز چهاردهم پایان یافت .

در اینجا لازم است يك نکته را متذکر شوم که هنگام رأی تمایل مخالفان و اقمسی قوام آقای حسین پیرنیا «مؤتمن الملك» را نامزد نخست وزیری کردند که با احمد قوام رأی برابر آورد و اگر دکتر اعتبار رأی مثبت سید محمد مصدق طباطبائی رئیس مجلس را بنبغ قوام نگرفته بود احمد قوام در رأی تمایل شکست میخورد و در حقیقت دولت قوام با يك رأی موافق رئیس مجلس بر سر کار آمد . او هم چنان قدرشناسی و حقگذاری از طباطبائی کرد که نه تنها نگذاشت از تهران انتخاب شود بلکه در انتخابات ساوجبلاغ و شهریار هم که طباطبائی اکثریت قطعی داشت شبانه بدست افراد مخصوص و حمایت ژاندارمری صندوقهای رأی

هیروکردان را عوض کرد که میادا طباطبائی بمجلس راه یابد .

احمد قوام کابینه خود را بعد از چند ماه ترمیم کرد و آقایان دکتر کشاورز ، دکتر مرتضی یزدی و ایرج اسکندری یعنی لیدرهای حزب توده و نمایندگان دور ۱۴ مجلس را بوزارت فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) بهداری و پیشه و هنر (اقتصاد فعلی) برگماشت و در مدت اندک نقاب از چهره آن آزادیخواهان !!! برگرفت و میتوان گفت شکست واقعی حزب توده از این دخالت در دولت و تصدی وزارت شروع شد زیرا متوقعین از هر طبقه و دسته شغل و مقام میخواستند آنان هموزارت فرهنگ ، بهداری و پیشه و هنر را درگرو انجام توقعات آنها قرار دادند .

پیشه وری و دیگر سران دموکرات قلبی آذربایجان را هم بتهران دعوت و با آنها هنگام تعطیل مجلس قراری داد و اعلامیه صادر کرد که برخی آزادیها و اختیارات بآنها داده شد.

در اینموقع آقای قوام مخالفان خود یا مخالفان سیاست خود را که در آنوقت فعالیت داشتند گرفتار زندانی کرد باین جانب هم بعد از تعطیل مجلس روزی توسط آقای دکتر علی امینی که آنوقت دبیر امور اقتصادی و نزدیک او بود پیغام داد که بروم باستانداری خوزستان. من جواب دادم که در این باره باید قبلا از اعلیحضرت استجازه نمایم آنکس جواب خواهم داد. البته این پاسخ هم برای او گوارا نبود و بعدها گله کرد .
اما زندانیان سیاسی قوام :

احمد قوام در اوائل روزهای زمامداری خود وبعد از تعطیل مجلس آقای سید ضیاء الدین طباطبائی را بمکافات توقیفی که در ۱۲۹۹ شمسی شده بود زندانی کرد و پس از آن آقایان میرزا کریم خان رشتی ، علی دشتی و سالار سعید سنندجی را بترتیب زندانی نمود ولی در همان اوایل آقای دشتی و سالار سعید را بخارج مملکت روانه کرد ، میرزا کریم خان را هم در خانه تحت مراقبت قرارداد که ازخانه خارج نشود و آمدورفت هم ننماید .

سپس این جانب ودکتر طاهری را بحبس انداخت و بفاصله چند روز مرحوم جمال امامی وهمان اوان مرحوم حبیب الله رشیدیان پدر آقایان رشیدیانها و فرزندش آقای قدرت الله رشیدیان وبرادرسید ضیاءالدین، مهندس طباطبائی را گرفت .

بعداً آقای مرتضی قلی خان و جهانشاه صمصام و دیگر پسرانش هم چنین آقای هرمز احمدی بختیاری را زندانی کرد که در این غوغا و توقیفها مظفر فیروز بازیگر میدان

بود دست‌آویز او هم ماده پنج قانون حکومت نظامی بود که همه ما را بعنوان اختلال در نظم زندانی می‌تمود و اما پرسش و سئوالی از ما مطلقاً نشد.

در طبقه سوم عمارت شهربانی مقابل جبهه شرقی وزارت خارجه توقیف‌گاه ما بود تیمسار سناتور سرتیپ صفاری در آنوقت رئیس شهربانی بود که با ما مهربانی و دوستی داشت سرهنگ حسام وزیري هم که بعدها سرتیپ شد و چندین سال است مرحوم گشته رئیس و سرپرست زندانیان سیاسی گشت. او افسری بسیار باهوش و صمیمی بود برنامه ما در آن زندان این بود که صبحهای زود از خواب برخاسته با هم‌دیگر صبحانه می‌خوریم و اندکی در آن دالان راه می‌رفتیم سپس اخبار صبح را از جراید و رادیو می‌گرفتیم آنکاه دوستان بملاقات ما می‌آمدند و بعضی ناهار را هم با ما صرف می‌کردند پیش از ظهر هر وقت مجال میشد و بعد از برخاستن از خواب مرتب کار من نوشتن مقالات و انتقاد از اعمال دولت بود. یعنی از پنج تا یازده روزنامه سرمقاله‌هایش بقلم این جانب تهیه میشد با امضاء مستعار منزوی. مجله تهران مصور مرحوم احمد دهقان دوبار و روزنامه وجدان و سفیر و چند روزنامه دیگر مکرر دچار توقیف شدند.

ظواهرها اکثر با هم‌دیگر غذا می‌خوریم با استثنای سید ضیاء الدین که رژیم داشت و با همه احتیاط‌ها در محبس دچار بیماری پرغان شد. در آن گرمای تیر و مرداد ۱۳۲۵ و آذر و دی آن از گرمای ریزان سقف و همچنین سرمای جان‌گزای آن عمارت همه بیمار شدیم و دکتر‌هایی طاهری روزی دچار عارضه قلبی شد که همان وقت این جانب از تیمسار صفاری خواستم که با آقای نخست وزیر در کیلان اطلاع دهند و کسب اجازه نمایند که دکتر طاهری در منزل خود تحت نظر باشد تا معالجه شود و همان روز در این باره اقدام و او را بمنزل بردند.

این احوال طول کشید تا اول دیماه که انتخابات شروع میشد. در این زندان غیر از نوشتن مقالات و یادداشت‌های سیاسی برخی چکامه‌های سیاسی هم این جانب ساختم که با همه احتراز از داخل شدن این یادداشت‌ها با اشعار آثار منظوم چندین چامه ادبی را به‌طور ویرای انعکاس اوضاع و احوال درج می‌نمایم تا خوانندگان ارجمنند بدرستی از گذشته‌ها یا خبر شوند و اگر مبارزات ما آثاری داشته‌است از آن بیخبر نمانند. در اینجا يك قصیده مفصل که آئینه اوضاع آنروز است چاپ و دنبال مطلب را که در صدر آن تشکیل حزب دموکرات قوام السلطنه است بشماره بعد موکول مینماید.

زندانی سیاسی

از گوشه زندان احمد قوام

نسیب گشت فراغی بگوشه زندان
 چه گوشه ای که برایم گشود راز نهان
 چه گوشه ای که سکوتش همه خطاب و بیان
 چه گوشه که رهاندم ز وهم وطن و گمان
 چه گوشه ای که تن دردمند را درمان
 چه گوشه ای که زدل کند ریشه حرمان
 چه گوشه ای که عری از تذبذب بهمان
 چه گوشه ای که مرا قوت عقل و قوت جان
 باوج چرخ رسانید و رفعت کیهان
 حیات بخش و فرح زا چو چشمه حیوان
 برای ریش دل زار خسته پیمان
 مرا که واله و آشفته بودم و حیران
 که تا نپایم هر سغله طبع را پیمان
 که تا نجویم زابلیس رافت یزدان
 که تا نکیرم هر گرگه حیلہ باز شبان
 که تا نکویم راز درون بهر نادان
 که تا نگردم غول پلید را قربان
 که تا نپویم با ناکسان طریق کسان
 زند بر آتشم آبی نه آنکه زخم زبان
 بروز واقعه کوفته ننازد از دامان
 بروز گار پریشان ما سرو سامان
 بقای ایران با خون پاک خویش ضمان
 عزیز جان را در پای مام خود آسان
 براه میهن ایثار می کند ارزان
 چو شام تیره شد از جهل و غفلت و عیبان
 یکی بافراط از چپ کشد بمرگه عنان
 در این معامله مارا نصیب خسر و زیان
 شنیده ای که سعایت کنند مردم آن
 ز جهل زاده نا اهل میگرد پستان
 هر آنچه خادم میهن پرست در خفقان
 بدوستان وطن می نهند بند گران

مرا پس از جهل و اند زندگی بجهان
 چه گوشه ای که برویم بیست راه خطا
 چه گوشه ای که سکونش همه نصیحت و پند
 چه گوشه ای که رساندم بلم و قطع و یقین
 چه گوشه ای که دل مستمند را دارو
 چه گوشه ای که مرا آب داد بیخ امید
 چه گوشه ای که بری از تملقات فلان
 چه گوشه ای که مرا روح بخش و دل پرور
 چه گوشه ای که حسیضش های همت من
 چه گوشه ای که ظلامش همه فروغ و فروز
 چه گوشه ای که مرا جای نوشدارو بود
 چه گوشه ای که پس از سالها بخود آورد
 که تا نپایم هر سست عهد را پیوند
 که تا نجویم از زهر خصلت تریاق
 که تا نکیرم هر یوز کینه توز شفق
 که تا نکویم اسرار دل بهر نا اهل
 که تا نگردم برخی حاسدان عنود
 که تا نپویم راه سداد با اشداد
 مگر بهر کسی دل نهم که صحبت او
 مگر بیای کسی سر نهم که دست مرا
 مگر براه کسی جان دهم که باز دهد
 مگر بمیرم از بهر آنکسی که کند
 مگر بمیرم از بهر آنکه خوار کند
 مگر بمیرم از بهر آنکه هستی خویش
 خدای را بکه گویم که روزگار وطن
 یکی بتفریط از راست میرود بهلاک
 در این مبارزه منظور سود بیگانه
 کدام بقعه که بر انهدام ارکانش
 خدای را بکه گویم که مام میهن را
 هر آنچه خائن بی خانمان بلند آواز
 بکام دشمن بدخواه بی وطن امروز

که خاست ولوله جان گزای خوزستان
 نمود بـالله عفریت مرگه در انبان
 یکی دسیسه بیگانه می کند تیان
 فغان ز آتش سوزان شهر اصفهان
 چه ضجه ها که نخیزد ز مردم زنجان
 چنانچه فاله جان سوز مردم همدان
 دریغ از آنکه نداریم رستم دستان
 خرابی آید بر جان ماز آبادان
 نه آب ماند بر خسار مردم کرمان
 برای مردم بد بخت بلده کاشان
 بهر کجا نگری جنگه و شور و طغیان
 نه مام راست بفرزند شیوه احسان
 نه میکنند بر اخوات احترام اخوان
 نه شفقت دارد دیباج پوش بر عریان
 نه مسلک ونه مرام و نه حزب ونه ایمان
 همه مسلمان اما نه تابع قرآن
 بر این دیار چه بایسته است جز خذلان
 که غول قحطی ناگه سر آورد بمیان
 گمان مدار که ابقا کند بخردوکلان
 بصبح شام رساندن بحرف چند توان
 شده است طعمه امواج و سخره طوفان
 همه علائم و آثار انحراف عیان
 کند هدایتمان لطف قادر سبحان
 باتفاق گرایشیم از کسران به کسران
 سواى وحدت و ابقاء و عزت ایران
 بسال شمسی در عشر آخر رمضان
 بیاد میهن با قلب ریش و اشک روان
 بود امید شود دلشپین پیر و جوان
 تهران - مردادماه ۱۳۲۵

بـلای آذر آبادگان زبا نشست
 نهاده است رضائیه را چـو طفل رضیع
 یکی به نهضت ملی کند ورا تمبیر
 امان ز سیل خروشان شارسان سقخر
 چه ناله ها که میر آید ز ساکنان اراک
 فغان طوس بکیوان رسید از بیداد
 بهفت خوان شده مازندران دچار ولی
 رود ز خاطر ما خرمی ز خرم شهر
 نه تاب ماند دگر بر تن اهالی یزد
 دگر نه خانه بجا مانده و نه کاشانه
 بهر کجا گذری ظلم و جور و بی و نفاق
 نه شوی راست بزین زمان رویه مهر
 نه میکنند بر آبام احترام ابنا
 نه رحم آرد بر مستمند زار غنی
 نه دین نه آگین نه مردمی نه حق و حساب
 همه موحد امانه معتقد به خدای
 بر این گروه چه شایسته است جز بیداد
 چنانچه میرود ایام می نباید دیر
 نفاق و قحطی و آشوب و هر ج و مرج و بلا
 بحرف چند توان روز را بشب پردن
 بداد کشتی ما اعتدال خویش از دست
 همه فراهم اسباب انحطاط و زوال
 مگر در این شب تاریک و این ره باریک
 که هر کنیم زدل ریشه نفاق و شقاق
 ز ترک و پارس نخواهیم یا که کرد و عرب
 بسال سیمد و پنج و دوده زبید هزار
 مر این قصیده سرائید خسته طبع حسام
 چو این ترانه فراخاست از دلی پرسوز

این قصیده برای مطالعه نسل جوان و آزاده ایران نقل شد تا بر کیفیت احوال و
 اوضاع میهن عزیز در بیست و پنج سال پیش آگاهی یافته و بدانند مملکت از چه ورطه هولناک
 نجات یافته است و حق دارد که چشم امیدش بزادگان آزاده و فداکار خود باشد که دمی
 از آن فارغ و غافل نماند .